

## پیام‌های جهانی فردوسی و جهان عاری از خشونت

حسینعلی قبادی\*

### چکیده

در روایت‌های شاهنامه، از نظر سبک‌شناسی (stylistic)، تصویرگری ادبی، و خیال‌پردازی (imagination) غلبه بر توصیف صحنه‌های جنگ است. اما از دیدگاه مضمون‌شناسی پیام مسلط (theme) و اصلی بر پرهیز از خشونت و هشدار در برابر افراطی‌گری و کشتار استوار است. فردوسی بر مبنای حکمت ژرف اشراقی، اسطوره‌ای، و اسلامی از همان آغاز در طراحی داستان «ایرج» ترجیح گفت‌وگوی مداوم، مفاهمه، صلح، و پرهیز از خشونت را گوش‌زد می‌کند و در ادامه، ضرورت گسترش داد و اجتناب از افراطی‌گری در دوران اول حکومت جمشید را نیز به تصویر می‌کشد و زیان‌های خروج از تعادل و فروتنی را در بخش دوم زندگی وی تبیین می‌کند. در ماجرای فریدون که بنیاد حکومت سراسری ایران بزرگ طراحی می‌شود، از زبان فرانک، مادر فریدون، و نیز در خلال منشور حکومتی فریدون نفی خشونت و پرهیز از افراطی‌گری را تبیین می‌کند؛ یک‌پارچه‌تر از آن، از زبان سیندخت در ماجرای ازدواج زال و رودابه این مهم را نگارگری می‌کند و سرانجام رستم، این نماد بزرگ ایران و ایرانی، را میوه و نتیجه پرهیز از خشونت و اجتناب از بروز جنگ بین ایران و کابل و ثمره ازدواج زال سیمرغ‌پرورده با رودابه و بازمانده نسل ضحاک معرفی می‌کند و هم‌چنان این رهیافت را در تار و پود داستان سیاوش و کیخسرو شکوهمندانه به نمایش می‌گذارد، حتی این رویکرد فردوسی در گفت‌وگوهای رستم با اسفندیار برای ترسیم ضرورت پرهیز از خشونت نیز آشکارا جلوه می‌کند. نهایتاً می‌توان گفت که شاهنامه فردوسی به سبب بنیان‌های اسطوره‌ای ایرانی بر پایه مسائل بنیادین انسان‌شناسانه استوار شده است و موضوع اصلی و کلان آن را انسان، اضطراب‌ها، و دغدغه‌های

\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس و پژوهشگر گروه پژوهشی زبان و ادبیات فارسی جهاد

دانشگاهی، ghubadi.hosein@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۱۵

انسانی تشکیل می‌دهند؛ این مضامین نه تنها در سراسر بخش اسطوره‌ای جلوه‌گرند، بلکه در عمده بخش‌های پهلوانی نیز حضوری جدی دارند. فردوسی حتی در جای‌جای بخش تاریخی نیز حکیمانه مسائل و دغدغه‌های انسان را به صورتی پرننگ و پرمایه در نظر گرفته است. اساس حکمت فردوسی نیز اعتلای هویت انسانی، آزادی انسان، دانایی محوری، خردورزی، دانشی‌مردی، فرزاندگی و پرهیز از طمع، خودستایی، ستمگری، خودفراموشی، و خودباختگی است. در روزگار ما تعدد جنگ‌ها و صدمات ناشی از آن در انسان مدرن حکایتگر آن است که یکی از عمده‌ترین نیازهای انسان امروز پرهیز از خشونت و افراطی‌گری است که فردوسی قرن‌ها پیش دردمندانه، هنرمندانه، حکیمانه، و با زبانی غیرمستقیم گفت‌وگو و مفاهمه را پیام مسلط شاه‌کار خویش قرار داده و گونه‌ی حماسی را به ظرفیتی برای نکوهش منازعه، مخاصمه، خشونت، و بیان مضرات جنگ و کشتار تبدیل کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه فردوسی، پیام جهانی، دغدغه انسانی، گفت‌وگومندی، نکوهش خشونت‌گری.

## ۱. مقدمه

به نظر منتقدانی مانند الیوت و ریچاردز، ماهیت و هویت انسان در گذر زمان تغییر نکرده و در سراسر گیتی یکسان است (برتنس، ۱۳۸۴: ۲۵). با این تفاوت که بشر دوره جدید، برخلاف گذشته که برای خود در زندگی جایگاهی ثابت قائل بود و در ذات زندگی معنا و هدفمندی را احساس می‌کرد و در آمدن و رفتنش مقصدی مشاهده می‌کرد، به تدریج در دنیای فن‌زده از علائق و احساس ایمنی‌بخش و معنا‌دار گذشته خارج شده و نیروهای فرادستی‌ای هم‌چون سرمایه‌سالاری، فن‌مداری، دولت‌سالاری، یا قدرت‌گرایی او را تحت فشار قرار داده است. سخن اریک فروم در این باره [نقل با تصرف] حائز اهمیت است: «انسان امروز تنها مانده است و خطر از هر سو او را تهدید می‌کند [و می‌آزارد و تحت فشار می‌گیرد] و بهشت خویش را گم کرده است» (همان: ۳۹-۴۰).

در حقیقت، می‌توان گفت که انسان جدید به دنبال اسطوره‌سازی از «من» گم‌شده خویشتن است و آرمان انسان امروز بازیابی همان «من» گم‌شده است؛ انسان امروز به دنبال زیست جهانی می‌گردد که او را دوباره به خویشتن خویش، آسمان، قدسیت، عرفان، زیبایی‌های کیهانی، و هم‌ذات‌پنداری با روح طبیعت و جان کیهان پیوند بزند و ادبیات فارسی نفیس‌ترین ارمغانی است که از این دیدگاه به کمک انسان می‌آید.

همه این مسائل دست به دست هم داد تا انسان عصر مدرنیته، بیش از آن که به پذیرش دینی خاص گرایش داشته باشد، به معنویتی فراگیر برای فرونشاندن عطش‌های روحی و پر کردن خلأهای درونی و آرامش روی آورد. بشر امروزی دریافته است که حقایق، وقایع، و چراهایی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را با ملاک‌هایی کاملاً مادی، سودجویانه، و دنیوی توجیه کرد.

با درک این موقعیت، انسان امروز به دنبال مأمنی است که پایان‌بخش تشنگی‌های او و پاسخ‌گوی پرسش‌هایش باشد، حقیقت وجودش را برای او معنا کند و وی را از سرگشتگی برهاند، الگوهایی برای «خوب بودن»، «زیبا زیستن»، و «سربلند زیستن» به او عرضه کند، جایگاه و هدف او را مشخص کند، نردبان فهم او از ملکوت و آسمان شود، و بین عالم وی و آسمان پل بزند.

درست در همین فضا، بافت، موقعیت، شبکه‌سازهای معرفتی، و رخ‌دادها و دگرگونی‌های فراروی اوست که بازفهمی و بازخوانی متن‌های شاه‌کار ادب فارسی ضرورت و وجوب خود را نشان داد؛ شاه‌کارهای ادب فارسی، به سبب بنا شدن بر پایه معرفت انسان‌شناسانه و تجربیات عرفانی، به دنبال کشف حقیقت ناب و انعکاس آن در متن زیبایی‌شناسانه و هنرمندانه ادبی است؛ این کیمیا از زبان همه مخاطبان تاریخ انسان سخن می‌گوید و پدیده‌ای جهان‌شمول تلقی می‌شود که همه انسان‌ها مخاطب آن‌اند، زیرا حقیقت‌جویی میلی فطری است که در وجدان آدمی ریشه دارد و همیشه سرچشمه تکاپوی بشر بوده است، هیچ‌گاه از وجود آدمی رخت بر نمی‌بندد، حتی اگر غبار اقتدارطلبی، مادی‌گرایی، و صنعت و فناوری چند صباحی ظهور و نمودش را کم‌رنگ کرده باشد.

بنابراین، انسان معاصر به چند علت به هنر و ادبیات گرایش پیدا کرد: اول این‌که انسان جدید نسبت به انسان پیشین، به سبب سرعت در جابه‌جایی اطلاعات، نوگراتر و معرفت‌اندیش‌تر است و از استیلای ضوابط و قواعد مکانیکی، خشک، غیرمنعطف، و بی‌روح ناشی از سیطره شبکه‌های به‌هم‌پیوسته فناوری‌های دنیای جدید خسته است. پس به سوی متن‌هایی کشیده می‌شود که جذمیات کم‌تر و عمق انسان‌شناختی دارد (ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۴).

دوم این‌که نظام‌های اجتماعی امروز به علت سیطره نگرش فناورانه قادر به پاسخ‌گویی همه نیازها و معضلات بشر معاصر نیستند و توان خود را به درک مسائل احاطه‌کننده انسان امروز معطوف نکرده‌اند، اما بخشی از این مسائل بنیادین و معضلات بشر امروز در متن‌هایی مطرح شده که حاصل تجربیات عظیم روحی و چالش‌های درونی و برونی

بزرگانی وارسته است؛ بزرگانی که دربارهٔ اساسی‌ترین مسائل آدمی از گذشته تا امروز اندیشیده‌اند و آن را به زبان نثر یا شعر بیان کرده‌اند؛ شعری که به تعبیر ریچاردز:

دارویی خوش برای ناخوش‌های معنوی است و تنها راه چیرگی بر آشفتگی (disorder) بشر امروز است؛ هم‌چنان که رابرت فراست نیز چنین شعری را مأمونی کوچک برای رهایی از آشفتگی می‌داند. حتی اگر مضمون چنین شعری خود آشفتگی باشد (برتنس، ۱۳۸۴: ۲۵).

اکنون ادبیات فارسی برای انسان معاصر در حکم ارمغانی معنوی است و مؤانست با آن به‌سبب آمیختگی با مفاهیم و آموزه‌های دینی در حد مراجعه به ساحتی از متن‌های دینی کارکرد دارد. راز این امتیاز و توفیق را باید در انعکاس نگرش اشراقی، تجربه‌های شهودی، ازلیت‌مداری، و توجه دقیق به ماهیت و نیازهای فطری انسان در ادبیات فارسی جست‌وجو کرد؛ به دیگر سخن، ادبیات فارسی آینهٔ انسان‌شناسی است؛ به این معنی که شاه‌کارآفرینان ادب فارسی با تجربه‌ای ژرف از خودشناسی، خودسازی، و شناختی عمیق از انسان و نیازهایش تمام ابعاد مادی، معنوی، روحی، جسمی، دنیوی، و اخروی انسان را در نظر داشته‌اند و درمانی برای دردها و معجون‌هایی برای آرزوها و خواسته‌هایش فراهم آورده‌اند. به‌سبب همین توجه به اقتضائات و نیازهای فطری آدمی است که پیام و راه‌کارهای بزرگان ادب فارسی برای انسان دیروز و انسان امروز مؤثر و راه‌گشا است؛ زیرا فطرت انسان منبع اتصال او به حقیقتی ازلی و ابدی است که هیچ‌گاه دست‌خوش زمان، مکان، تاریخ، و ... نمی‌شود. اقتضائات فطری انسان در ادبیات فارسی به‌صورتی بکر و زلال بازتاب دارد و به بدیع‌ترین صورت‌ها نمایانده شده است. آبخوره‌های آن جهان‌بینی‌های معنوی و دینی و انسان‌هایی است که هزاره‌ها را پشت سر گذاشته‌اند؛ از جهان‌بینی زردشتی و اسلامی گرفته تا جهان‌بینی فلسفی ابن‌سینا، سهروردی، و فارابی. از جهان‌بینی عرفانی ابوسعید ابوالخیر گرفته تا مولوی همگی بر مدار عشق و معنویت اهورایی و الهی در حرکت‌اند و در این متن‌های گران‌سنگ جای گرفته‌اند.

ادب فارسی بزرگ‌ترین ابرازگر نیرو و نبوغ ایرانی است. می‌توان گفت هر آن‌چه ممکن بود به ذهن بشر برسد در آن جای گرفته است، منتها به زبان اشراقی و ذوقی؛ هیچ نکته‌ای در زمینهٔ اجتماع، روان‌شناسی، آفرینش، و مفهوم هستی و نیستی نیست که در ادب فارسی به آن پرداخته نشده باشد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۳: ۵۵).

به تعبیر لوسین گلدمن، ادبیات حقیقی باید بتواند بین گذشته و آینده پل بزند و علائق ما را با میراث‌ها پیوند زند (گلدمن، ۱۳۷۱: ۹۷)، اما آن‌چه دربارهٔ مسیر

جریان‌یابی و کارکرد ادبیات فارسی می‌توان گفت این است که ادبیات فارسی پلی بزرگ با پایه‌ها و شالوده‌ای استوار است که شعبه‌های متنوع چندین رودخانه با آبشخورهایی ممتاز، غنی، و متفاوت از زیر آن گذشته و نهایتاً در دریایی به هم متصل شده‌اند؛ این دریا همان میراث گران‌سنگ ادب فارسی است که به سبب ماهیت بین‌فرهنگی و اشتغال بر مباحث عمیق انسان‌شناسانه می‌تواند به ادبیاتی جهانی تبدیل شود و با پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای عظیم تاریخی برای نسل امروز و دنیای معاصر پیام‌هایی اثربخش و راه‌گشا به ارمغان آورد.

ادبیات فارسی ظرفیت‌ها و پیام‌هایی راه‌گشا برای جهان پرتحول امروز دارد؛ منظور از «پیام انسانی» همان نفی قید و بند طبقاتی، قومی، و منطقه‌ای است که از مفاهیم و مضامین عمده ادبیات کلاسیک فارسی است تا آن‌جا که غنا و مایه‌وری آن موجب شده است در طی تاریخ قلمرو حیات زبان فارسی گستره‌ای بسیار فراتر از مرزهای شناخته‌شده ایران را دربر گیرد؛ به دیگر سخن، پیام پرجاذبه ادبیات فارسی، به مثابه آینه فرهنگی ریشه‌دار و تمدن‌ساز، «جغرافیای فرهنگی» بسیار پهناورتری از «مرزهای ایران» را خلق کرده و این مرز و بوم از یک سو به علت جغرافیای فرهنگی داخل مرزها و از دیگر سو به سبب موقعیت منطقه‌ای و جغرافیایی سیاسی مرتبط با سایر کشورها و ملت‌ها نقطه تلاقی فرهنگ‌های گوناگون محسوب شده است.

بنابراین، ادبیات فارسی ناظر به مسائلی معین و مشکلات عمومی مردمی خاص یا مسائل و مشکلات معین مردم در دوره‌ای مشخص نیست، زیرا مستمراً با درون و باطن وجود انسان چالش کرده و ژرفای نیازها، نازها، رازها، و سوزهای آدمی را برکاویده است. در پهنه بی‌کران و چشم‌انداز وسیع این ادبیات، دو گنجینه پربهای انسان‌شناختی در حوزه‌های حماسی و عرفانی جای دارند که هر لحظه فرزندان این سرزمین گنجی تازه از آن استخراج کرده‌اند.

ادبیات فارسی ادبیاتی انسانی و جهانی است که در مقایسه کلی با ادبیات جهان غنی‌تر و غالباً عمیق‌تر به نظر می‌رسد و پیام اصلی آن بر محور انسان و جهان انسانی شکل گرفته و راز و رمز انسان‌شناسانه چنان در آن به ودیعت نهاده شده است که هر چه از عمر جهان می‌گذرد، بیش‌تر به جاودانگی و نامیرایی آن پی برده می‌شود و در دنیای پسامدرن و دوران ساختارشکنی‌ها هر روز لایه‌هایی از عمق و ژرفای ادب عرفانی فارسی بازشناخته می‌شود و جهان امروز در صورت بهره گرفتن از آبشخورهای ناب ادب فارسی می‌تواند در کالبد فسرده شتاب‌آلود صنعت‌زده خود جانی تازه بدمد.

دیرینگی و پرمایگی متون ادب فارسی و تکثر مفهومی ناشی از این جغرافیای فرهنگی امتیازات و گنجینه‌هایی ویژه برای آن پدید آورده است. ادبیات فارسی تقریباً به‌طور پیوسته از سرچشمه زلال و حیاتی هستی‌شناسی رمزآلود عرفانی و اندیشه‌های متنوع دینی، فلسفی، کلامی، و مشرب‌های شهودی بهره گرفته است؛ بنابراین، موجب ظهور و بروز استعداد‌های شگرف ادبی و دیدگاه‌های جمال‌شناسانه ممتازی در این سرزمین شده است.

از آن‌چه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات گران‌ارح پارسی، این نفیس‌ترین ارمغان ماندگار سرزمین ایران، در حصار مرزهای جغرافیایی محدود نمانده و در طی تاریخ جهانیان را تحت تأثیر افکار و آموزه‌های پویا و آموزنده خویش قرار داده است. ملاحظه ابعاد انسان‌شناختی موجب شده که *شاهنامه* فردوسی برای همه نسل‌ها و در همه ادوار تاریخی و برای همه آدمیان سخن و پیامی راه‌گشا و نو داشته باشد که در این مجال اندک به آن پرداخته خواهد شد.

مسئله اصلی این جستار آن است که تصور عمومی از *شاهنامه* بر این استوار شده است که این اثر، به دلیل گونه حماسی، بر پایه خشونت و منازعه شکل گرفته است؛ زیرا در گونه حماسه (epic) و در شخصیت‌پردازی روایت‌های رزمی مهم‌ترین بن‌مایه (motive) و اساس پیرنگ (plot) داستان و شیرازه نظام روایی آن «جدال» است. اما در این پژوهش با شواهد گوناگون با تأکید فردوسی بر صلح و نفی خشونت نشان داده شده است که این گمان درباره *شاهنامه*، که محصول ذهن خلاق و صفای باطن انسان آرمان‌خواه و بلندنظری مانند حکیم فردوسی است، صدق نمی‌کند؛ زیرا این متن سرشار از حکمت و بیانگر آرمان‌های انسانی، حق‌طلبی، و آموزه‌های الهی است.

حکمت و نظام اندیشگانی فردوسی آن‌چنان شالوده داستان‌ها را در کاخ بلند نظم *شاهنامه* سرشته است که در عین حفظ صورت جدال‌آمیز ماجراها، رهیافت‌ها، جهت‌گیری‌ها، و غایت‌ها عموماً در خدمت گفت‌وگومندی، عقلانیت، فرزادگی، پرهیز از خشونت و افراطی‌گری، صیانت از حریم آزادگی، و تعالی انسانی قرار گرفته است؛ فردوسی تحت تأثیر آموزه‌های حکمت اشراق و رویکردهای حکمت خسروانی و تعالیم اسلامی خشونت را نپذیرفته است؛ به این معنا که *شاهنامه* سراسر بر پایه پیام‌های نفی خشونت و برقراری صلح قرار گرفته است. ادعای این گفتار آن است که *شاهنامه* فردوسی، به‌منزله سرآمدترین اثر و شاه‌کار ادبیات فارسی در گونه حماسی، سرشار از مفاهیم صلح و تصویرگر جهان‌عاری از خشونت و دانایی‌محوری است.

روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی است که استنباط آن با رهیافت تلفیقی کهن‌الگویی، هرمنوتیک، و با کمک مبانی تحلیل گفتمان صورت گرفته است.

## ۲. شاهنامه فردوسی به منزله شاهکار حماسی جهانی

از جمله این شاهکارهای حماسی که در این مجال اندک بررسی شده شاهنامه فردوسی است؛ این شاهکار عمدتاً حاصل دغدغه‌های عمیق انسان تاریخ‌ساز و اضطراب و انسان‌شناسی حکیم مسئول و دغدغه‌مند است و نتیجه تعامل و آمیزه فرهنگ‌ها، باورها، آیین‌ها، اسطوره‌ها، کهن‌الگوها، و آموزه‌های دینی در جغرافیایی بسیار بزرگ و برجوشیده از کنش‌های طوایف گوناگون است که ظرفیت‌ها و پیام‌های بلند حاصل از چالش‌های مداوم انسان‌هایی متفکر، بزرگ، و ادیب را با خود به همه انسان‌ها در همه عصرها منتقل می‌کند و پیامی نو و پرجاذبه برای جهانیان دارد.

شاهنامه تخفیف‌دهنده آلام و دردهای انسان امروز و تصویرگر آفاق گسترده و چشم‌انداز متنوع و هم‌ذات‌پندارانه با کیهان است و زمین را با آسمان و انسان را با جان درون طبیعت و رمزآلودی و رازمندی هستی آشنا می‌کند و حکیمانه انسان را با فرامن بشری پیوند می‌زند.

شاهنامه فردوسی بی‌گمان در زمره آثار بزرگ و شاهکارهای ادبی جهان جای می‌گیرد؛ این اثر پرآوازه بر بنیان‌های اساطیری استوار است و با مبانی انسان‌شناسی و حکمت‌اندیشی‌های خالق اثر نیز درآمیخته است؛ از این رو، نه صرفاً اثری حماسی است و نه در پردازش حماسه آن خشونت و بی‌رحمی تأیید می‌شود و نه جنگ و کشتار در آن اصالت دارد، بلکه پیش و بیش از هر چیز خردورزی، رفتار منطقی، تدبیر برای پرهیز از مخاصمت، و ترویج عدل و دادگری در آن اصل قرار گرفته است.

فردوسی ژرف‌اندیشانه دغدغه آینده انسانیت را منعکس می‌کند و روح آدمی را به آسمان بلندنگری آرمان‌های انسانی پرواز می‌دهد.

## ۳. توان گفت‌وگومندی شاهنامه با جهان امروز

بنای حکمت شاهنامه که تلفیقی از حکمت اشراقی و خسروانی ایران باستان و آموزه‌های حکمی اسلامی است بر ژرف‌کاوی و غور و غوص آدمی در شناخت ژرفای نفس، لایه‌های روح، ماهیت خویشتن او، و نیازها و چالش‌های وی استوار است؛ شاهنامه

فردوسی در یک نگاه، بازکاوی ژرفای روح، روان و ضمیر، زبان، و نهان همه آدمیان است؛ به دیگر سخن، شاهنامه با ذهن و ضمیر انسان امروزی و مسائل و مشکلات و بحران‌های انسان‌های عصر نو قدرت مکالمه دارد و با بنیادی‌ترین مسائل ذهنیت آدمی در عصر جدید سخن می‌گوید و پلی بین ذهن خویش با ضمیر امروزیان می‌زند.

بنیادی‌ترین موضوع‌ها در شاهنامه چالش‌های مهم انسان با زندگی، مرگ، سرنوشت، خواست‌های پست و بلند آدمی، و جدال با ناخواست‌ها و اراده‌های تحمیلی دیگران است. در مجموع، دغدغه بشر در شاهنامه مبارزه با انانیت خویشتن و دیگران و قهاریت زمین و زمان است.

اگر دین و گزاره‌های دینی معنایی جاودان دارند، متون ادبی نیز در پاره‌ای مواقع و مواضع، به علت سنخیت مفهومی و کارکردی معنوی، مفهومی ماندگار پیدا می‌کنند و خواننده را با وضعیت بشر گذشته، حال، و آینده پیوند می‌زنند؛ به تعبیر ریچاردز و الیوت، ادبیات مصداق حقایق و ارزش‌های زنده و پایدار است. شاید بر همین اساس است که آرنولد و دریدا احتمال دادند برخی از متون ادبی کارکردی قدسی دارند و بازنمودی از جهان خارج‌اند و هرگز پایانی برای آن‌ها متصور نیست (برتس، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

#### ۴. پیام‌های جهانی شاهنامه فردوسی

##### ۱.۴ نفی خشونت

یکی از عمده‌ترین نیازهای انسان امروز پرهیز از خشونت و افراطی‌گری است و فردوسی قرن‌ها پیش دردمندانه، هنرمندانه، حکیمانه، و با زبانی غیرمستقیم گفت‌وگو و مفاهمه را پیام مسلط شاه‌کار خویش قرار داده و گونه حماسی را به ظرفیتی برای نکوهش منازعه، مخاصمه، خشونت، و بیان مضرات جنگ و کشتار تبدیل کرده است.

فردوسی در موقعیت‌های تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز و در مواضعی که پیرنگ روایت در اوج گره داستانی و نقطه حساس و جالب توجه همگان قرار دارد، از پیام‌های انسانی و منشور جهانی خود رونمایی می‌کند؛ پیامی که محور حکمت و درخشش نظام اندیشگانی حکیمانه وی است، این منشور همان نفی خشونت و پرهیز از بیدادگری و استقرار آرامش، صلح، و امنیت است.

##### ۱.۱.۴ شواهدی از شاهنامه در پرهیز از خشونت

نفی خشونت و مرام‌نامه فرانک برای حکمران ایران بزرگ، فریدون: زمانی که فریدون،



نخستین حکمران بزرگ نیکاندیش ایرانی، بر ضحاک، مظهر خشونت‌طلبی و اهریمن‌صفتی، چیره می‌شود و سنگ بنای گستره ناکران‌پیدای ایران بزرگ را استوار می‌کند، چنین می‌سراید:

فرانک نه آگاه بد زین نهان	که فرزند او شاه شد بر جهان
نیایش‌کنان شد؛ سر و تن بشست	به پیش جهان‌داور آمد نخست
همی آفرین خواند بر کردگار	بر آن شادمان گردش روزگار
وزان پس کسی را که بودش نیاز	همی داشت روز بد خویش راز
نهانش نوا کرد و کس را نگفت	همان راز او داشت اندر نهفت
یکی هفته زین گونه بخشید چیز	چنان شد که درویش شناخت نیز
همان گنج‌ها را گشادن گرفت	نهاده، همه رأی دادن گرفت
گشادن در گنج را، «گاه» دید	درم خوار شد، چون پسر شاه دید

(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۱، ابیات ۱۴-۲۷)

**جهان عاری از خشونت، منشور حکمرانی سیاوش:** فردوسی این رهیافت کلان را در جای‌جای شاهنامه به نمایش می‌گذارد؛ از جمله در منشور حکمرانی سیاوش که به فرماندهان سپاهش بیان می‌دارد:

به گودرز فرمود پس شهریار	که رفتی کمر بسته کارزار
نگر، تا نیاری به بیداد، دست	نگردانی ایوان آباد، پست
کسی کو به جنگت نبندد میان	چنان ساز کز تو نیابد زیان
که نپسندد از ما بدی دادگر	سپنج است گیتی و ما بر گذر
چو لشکر سوی مرز توران بری	مکن گرم، دل را ز آتش سری
نگر تا نجوشی به کردار طوس	نبندی به هر جای، بر پیل کوس
جهان‌دیده‌ای پیش پیران فرست	هشیوار و از یادگیران فرست

(همان: ابیات ۱۲۹-۱۳۶)

**رویکرد عرفانی و نفی خشونت به‌بهای کناره‌گیری از قدرت در منش کیخسرو:** در فرجامین انتخاب سرنوشت‌ساز کیخسرو، که عارفانه کناره‌گیری از حکومت را بر خشونت و منازعه ترجیح می‌دهد و در گوشه عبادت و کنج خلوت سکنی می‌گزیند، همین شکوه گفت‌وگومندی را در کنش‌ها و سخنان رستم در مواجهه با اسفندیار برای پرهیز از جنگ بیان می‌دارد.

**پیوستگی پرهیز از خشونت با آرامش و دانشی مردی و فرهیختگی:** فردوسی در عرصه گفت‌وگوی نهایی بین سام و فرزندش زال پس از آن‌که سام به معرفت و خودآگاهی رسید و نخوت و خودبینی را کنار نهاد، پرهیز از خشونت را ملازم و بلکه محصول دانایی محوری و دانشی مردی می‌داند:

سوی زال کرد آنگهی سام، روی	که داد و دهش گیر و آرام جوی
گذر نیست بر حکم گردان سپهر	هم ایدر بگسترده بایلدت مهر
کنون گرد خویش اندرآور گروه	سواران و مردان دانش‌پژوه
بیاموز و بشنوز هر دانشی	که یابی ز هر دانشی رامشی
ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ	همه دانش و داد دادن بسیج

(همان: ابیات ۳۳۲-۳۵۰)

**گفت‌وگو و پرهیز از خشونت:** رودابه از نژاد غیرایرانی، در فرایندی گفت‌وگومدار، عاشقانه و از سر صمیمیت به همسری زال، پدر رستم، درمی‌آید. این ازدواج ثمره گفت‌وگومندی و پرهیز از خشونت و نفی جنگ بوده است و در سایه این رخداد گفت‌وگومدار از وقوع جنگ بین سام، پهلوان ایرانی، و مهرباب، پادشاه کابل، جلوگیری می‌شود و فردوسی این چنین انسانی و جهانی اعلام می‌دارد:

مگر شهر کابل نسوزد به ما	چو پژمرده شد، برفرزد به ما
چنین گفت سیندخت با پهلوان	که با رأی تو پیر گردد جوان
بزرگان ز تو دانش آموختند	به تو تیرگی‌ها برافروختند
به مهر تو شد بسته دست بدی	به گرزت گشاده ره ایزدی
سر بی‌گناهان کابل چه کرد	کجا اندر آورد باید بگرد
نیاید چنین کارش از تو پسند	میان را به خون ریختن درمبند
دل بی‌گناهان کابل مسوز	کجا تیره‌روز اندر آید به روز

(همان: ج ۳، ابیات ۱۳۴۶-۱۴۲۶)

## ۲.۴ صلح و مدارا

شاهنامه کتابی است که با هدف تعالی انسان و استقرار صلح سروده شده است. فردوسی جنگ را با هر انگیزه‌ای پسندیده نمی‌داند؛ در منطق شاهنامه جنگ در صورتی نیک است

که یا در دفاع از خود باشد یا در انتقام از ستمی که بر مظلومی رفته است. اگرچه شاهنامه به اقتضای من حماسه‌سرایی در داستان‌ها روایت‌گر انتقام‌جویی‌های پهلوانان است، اما روح شاهنامه با این کردارها میانه‌ای ندارد. علت این امر نیز اندرزهای شاعر در جای‌جای این کتاب است.

چه بسیار جنگ‌ها که توجیه ظاهراً عقلانی دارند، اما خرد و انصاف انسانی خدا، آیین، و باور آن‌ها را تأیید نمی‌کند. به همین علت در شاهنامه فقط بی‌خردان آغازگران جنگ‌اند؛ جنگ در نزد ایرانیان خردمند زمانی موجه می‌شود که دیگران به ایران حمله می‌کنند، آن‌گاه باید برای پاسداری از نام و خاک جنگید.

بیش‌تر جنگ‌ها را دشمنان ایران و آن‌هم بیش‌تر به شیوهٔ شیبخون آغاز می‌کنند. از بین همهٔ ایرانیان سه نفر در شاهنامه به چشم می‌خورند که جنگ را می‌آغازند: کاووس، طوس، و فریبرز؛ این سه در شاهنامه بی‌خرد نموده شده‌اند. بنابراین، بی‌خردی در شاهنامه عامل جنگ است.

بر پایهٔ آموزه‌های شاهنامه، ایرانیان حتی وقتی ناچار از جنگیدن می‌شوند نباید جوان‌مردی را رها کنند؛ بر این اساس، پیمان‌شکنی و کشتن زنان، کودکان، و پیران جایز نیست. کعباد وقتی بر تورانیان پیروز می‌شود و شکست‌خوردگان از او تقاضای صلح می‌کنند و از وی پوزش می‌طلبند، با وجود فزونی قدرت، چون سرای دیگر را در نظر می‌آورد تقاضای دشمن را می‌پذیرد و از جریشان درمی‌گذرد:

ز کردار بد گر پشیمان شوید      به نوبی ز سر باز پیمان شوید  
مرا نیست از کینه و آز، رنج      بسیجیده‌ام در سرای سپنج

(همان: ج ۱، ابیات ۲۵۲-۲۵۳)

فردوسی، برای آن‌که اصالت خردورزی و ضرورت در نظر داشتن انصاف را در نبردهای ایرانیان توصیف کند، در جایی دیگر این‌گونه توجه می‌دهد: آن‌گاه که یکی از پهلوانان نام‌دار قباد را برای ادامهٔ جنگ پس از پیروزی در نبرد و روشن شدن ضعف دشمن تشویق و به او گوش‌زد می‌کند که صلح‌خواهی دشمن از ترس قدرت من است، بنابراین صلح نکن. قباد پاسخ می‌دهد:

«که چیزی ندیدم نکوتر ز داد»

(همان: ۲۶۲)

از نظر فردوسی در لشکرکشی‌ها باید جانب ضعیفان مراعات شود:

نیاززد باید کسی را به راه	چنین است آیین تخت و کلاه
کشاووز گر مردم پیشه‌ور	کسی کو به لشکر نبندد کمر
نباید که بر وی وزد باد سرد	مکوش ایچ جز با کسی هم‌نبرد
نباید نمودن به بی‌رنج، رنج	که بر کس نماند سرای سپنج

(همان: ج ۲، ابیات ۵۲۰-۵۲۳)

از دیدگاه فردوسی در جنگ نباید از احساسات پیروی کرد و همه واقعیت‌ها را باید ملاحظه کرد. حتی لشکر آرمان‌خواه، انسانیت‌گرا، و صلح‌دوست ایرانی در مقام دفاع نیز نباید بدون واقع‌بینی خود را به کشتن دهد.

کسی سوی دوزخ نپوید به پا      وگر خیره سوی دم ازدها

(همان: ۳۲۰)

زمینه بروز جنگ‌ها در شاهنامه اغلب پیمان‌شکنی و کین‌خواهی دشمنان و نیروهای اهریمنی است؛ برای داوری درباره جنگ و ملاحظه سرنوشت و پیامد آن، فردوسی خرد را برترین میزان و معیار می‌داند و همه چیز را با این گوهر می‌سنجد؛ گوهری که در نظر شاعر با جان و قلب و جوهره انسانی برابری می‌کند.

از سوی دیگر، تنظیم روابط در دوران صلح نیز به ابزاری معنوی نیاز دارد؛ فردوسی این ابزار معنوی را نیز ریشه‌دار در خرد می‌داند و در مفهوم پیمان نگاه داشتن شه‌ریار خلاصه می‌کند و قالب اسطوره‌ای اثبات این معنا را در سیمای آرمانی سیاوش متبلور می‌کند. تا زمانی که پیمان به منزله تابعی از امر شه‌ریاری نگاه داشته می‌شود، جنگ مجاز نیست؛ به همین سبب، رستم که نام‌بردارترین جهان‌پهلوان شاهنامه است حامی آرمان‌های ایران‌شهری است (پرهام، ۱۳۷۳: ۵۶-۵۷).

در شاهنامه، تا آن‌جا که ممکن است، شاهان خردورز و پهلوانان آرمانی از نبرد و ستیز پرهیز دارند و برای نفی زمینه‌های جنگ می‌کوشند و در عین حال در برابر حمله‌ها و تجاوزهای تورانیان به مقابله برمی‌خیزند. حتی در برخی مواضع زنانه بزرگ در شاهنامه ظهور می‌کنند که با خرد و تدبیر خود آتش نیمه‌افروخته جنگ را بین دو کشور خاموش می‌کنند (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۱۱). از جمله می‌توان به تدابیر و خردورزی‌های حکیمانه سیندخت اشاره کرد.

فردوسی اگرچه کاملاً به اصول فنی حماسه توجه دارد و آن‌ها را به شایستگی در نبردنامه خود جای داده است، در عین حال، ملاحظات خردورزانه، انسانی، و رویکرد جهانی‌اش به او اجازه نمی‌دهد که ارمغان طبعش برای طرح جدال‌های حماسی در اثر فاخرش به بی‌راهه تبلیغ خشونت بیفتد.

شاهنامه سترگ فردوسی به نحوی به عنصر جدال، به منزله عنصری مهم در حماسه‌پردازی، توجه نشان داده است، اما این جدال عرصه تجلی انصاف‌ها و عدالت‌هاست نه تسخیر، تجاوز، لذت، و کام‌جویی از شکستن استخوان حریف، چنان‌که در هیچ جای شاهنامه، حداقل تا پایان زندگی رستم، ایرانیان تسخیر توران را با آن همه بدکرداری و بداندیشگی آنان در سر نداشته‌اند (رحیمی، ۱۳۶۹: ۹). در همین حماسه پهلوانی، بزرگ‌ترین پادشاه کیانی که سرانجام بر اندیشه اهریمنی غلبه می‌کند، به جای بلندپروازی‌های بیهوده، با بینشی فرانسائی تاج و تخت را می‌نهد و با پهلوانانش در برف (نماد پاکی و طهارت) از دیدگان دنیابینان ناپدید می‌شود.

رستم، جهان پهلوان و انسان آرمانی شاهنامه و پیروز میدان‌های اندیشه و عمل، عموماً از آغازیدن نبرد پرهیز دارد؛ او کوششی فراوان به خرج می‌دهد که اسفندیار را با تمهیدات مستدل و گوناگون از جنگ برحذر دارد، اما موفق نمی‌شود و در نهایت در هنگام پرتاب نیزه آخر چنین می‌گوید:

همی گفت کای پاک دادار هور	فزاینده دانش و فر و زور
همی بینی این پاک جان مرا	توان مرا هم روان مرا
که چندین بکوشم که اسفندیار	مگر سر بیچاند از کارزار

(همان: ج ۳، ابیات ۴۰۲۸-۴۲۳۰)

نبرد اسفندیار و رستم نبرد خیر با شر نیست، نبرد آگاهی با ناآگاهی و انسان مختار خودآگاه با فریب‌خورده و آلت دست پدر قدرت‌پرست واقع شده است؛ آرزوی رستم رستگاری اسفندیار است، اسفندیاری که نمی‌داند چرا فرسنگ‌ها راه طی کرده تا نماد پهلوانی ایرانی را در هم بشکند؛ اسفندیار با ناآگاهی و اغواشدگی چنین می‌پندارد که با تحقیر و دست‌گیری رستم به نجات خود کمک کرده است، اما شاید بتوان گفت که «هم‌چنان که اسفندیار نیز در پی رستگاری خویشتن است، رستم نیز چنین است، هر دو با هدفی یگانه به راهی دوگانه می‌روند و با یک‌دیگر نبرد می‌کنند» (مسکوب، ۱۳۷۷: ۱۰).

با این‌که رستم نیز گاه آغازکننده نبرد پیش‌گیرانه است و در دو مرحله کاووس و کیخسرو را به نبرد تشویق می‌کند، اما به سپاه دشمن و سربازان عادی تعدی روا نمی‌دارد؛ زیرا در پی خون ریختن نیست؛ حتی می‌توان گفت، علت بیش‌تر جنگ‌های تن‌به‌تن شاهنامه همین گرمی داشتن جان کسان و پرهیز از ریختن خون دیگران است (همان: ۹۱). مطالعه کامل شاهنامه نشان خواهد داد که ایرانیان اصلاً آغازگر نبرد نبوده‌اند، مگر در حکم پیش‌گیری از تجاوز قطعی و سراسری دشمن؛ مسلماً آنان فراهم‌آورنده علل و مقدمات خون‌ریزی و جنگ نیستند، بلکه جنگ آنان عموماً دفاع به شمار می‌آید؛ یکی از مصداق‌های این دفاع نبرد کیخسرو و رستم با تورانیان به کین‌خواهی سیاوش است، که مظلومانه و بی‌گناه به‌دست تورانیان کشته شده بود. حتی در همین نبرد به‌حق نیز کیخسرو به سپاهیانش فرمان می‌دهد هر کس از جنگ پرهیز کرد، با او کاری نداشته باشند.

اگرچه برخی پژوهشگران، نظیر جهانگیر کوروجی کویاچی، انتقام و کین‌توزی را مایه اصلی و تار و پود حماسه ایرانی دانسته‌اند، اما با نگاهی منصفانه به شاهنامه روشن خواهد شد که اگرچه کین‌خواهی یکی از رویکردهای مهم شاهنامه است، اما نمی‌توان آن را رویکرد مسلط شاهنامه برشمرد.

هم‌چنان‌که گفته شد، ایرانیان آغازگر جنگ‌ها در شاهنامه نیستند؛ فردوسی بر این نظر است که آزمندی، حسادت، و کینه‌توزی اهریمنان عامل جنگ‌هاست که بیش‌تر از سوی فرزندان تور و سلم بروز می‌کند.

افراسیاب، پادشاه تورانی، به همین علت بارها با حمله به ایران خسارات بسیاری به آن وارد کرد؛ در یکی از این حمله‌ها کاووس به آزمندی افراسیاب اشاره می‌کند و از او می‌خواهد دست از این آزمندی بردارد.

از ایشان پسند آمدش کار کرد	به افراسیاب آن زمان نامه کرد
که ایران پرداز و بیشی مجوی	سر ما شد از تو پر از گفت‌وگوی

(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۴۹۳)

علت کشته شدن سیاوش که موجب جنگ بزرگ ایران و توران شد نیز کینه‌توزی افراسیاب بود. پیش‌تر از آن نیز، حسادت برادران ایرج نسبت به او و کشته شدن ایرج به‌دست آنان باعث کینه و جنگ دائم بین ایران و توران شد.

قهرمانان در حماسه به‌ویژه شاهنامه هرگز پیر نمی‌شوند و با پیری و مرگ طبیعی نمی‌میرند؛ آنان برای پی‌ریزی دنیایی مطلوب و انسانی کوشش می‌کنند و همه سرمایه

هستی خود را در جهان بیرون در معرض خطر قرار می‌دهند تا ارزش‌ها و آرمان‌های بزرگ انسانی را تثبیت کنند (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۱۸۵). رستم عالی‌ترین و جامع‌ترین نمونه این قهرمانان است.

با توجه به بنیان‌های انسانی و جوهره صلح‌طلبی و نفی خشونت در *شاهنامه*، بازخوانی این متن پراج واکاوی ارزش‌ها و پیام‌های بلند بشریت است که در ادبیات زیبای حماسی آفریده فردوسی، یعنی *شاهنامه* ورجاوند و عظیمش، تبلور یافته است.

#### ۱.۲.۴ شواهدی از *شاهنامه* در استقرار صلح

از همان آغاز *شاهنامه*، ایرج در گفت‌وگویی تعامل‌آمیز و صلح‌مآبانه است؛ او با تحکیم بنای اخوت و انسان‌دوستی به‌سوی سلم و تور روانه می‌شود و حاضر است برای ابتدای این بنای بزرگ از حکومت و امارت نیز کناره‌گیری کند و هر آن‌چه را رقیب می‌خواهد بدو بسپارد. آن‌جا که عشق و مهر بر مرزبندی‌های جغرافیایی و نژادی در جریان ازدواج زال و رودابه چیره می‌شود، و هم‌چنین سرنوشت زاده شدن بزرگ‌ترین پهلوان ایرانی و انسان آرمانی فردوسی (رستم) از همین ترجیح صلح بر جنگ بین سام و پادشاه کابل شکل می‌گیرد، همین‌جاست که فردوسی از زبان شخصیت داستان می‌گوید:

چو بر دانشی شد گشاده جهان به آهن چه داریم گیتی نهران

(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۱، بیت ۱۶۱)

سیاوش در سراسر زندگی به‌دنبال استقرار صلح است، تا جایی که آگاهانه و برای ترجیح صلح بر جنگ و جلوگیری از گسترده شدن خشونت قربانی شدن خویش را می‌پذیرد. فریدون، *تماشاخانه تجربه زیستی صلح‌مدار*: شکوه فرزاندگی و حکمت‌ورزی فردوسی در این موقعیت چنین است که از زبان فریدون تماشاخانه‌ای از تجربه زیستی صلح‌مدار و پرهیزاننده از خشونت را سامان می‌دهد و در برابر چشم همه جهانیان در همه اعصار جاودانگی سخن خود را به تصویر می‌کشد:

وزان پس فریدون به گرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهران
هر آن چیز کز راه بیداد دید	هر آن بوم‌وبر کان نه آباد دید
به نیکی بیست از همه دست بد	چنانک از ره هوشیاران سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت	به جای گیا، سرو گلبن بکشت

(همان: ابیات ۴۳-۴۶)

**نقش گفت‌وگو و خردورزی در برقراری صلح:** در شاهنامه همه نبردها حاصل غفلت از خردمداری، نبود فرهنگ و منش مفاهمه، و بهره نداشتن از شرافت گفت‌وگو و مدارا تصویر می‌شود.

از نظرگاه فردوسی، چنان‌چه خلعت خردمندی و تشریف‌گفت‌وگو و مفاهمه بر تن اقوام پوشانده شود، نزاع و مخاصمه و در نتیجه آن فقر و فلاکت و هلاکت پیش نمی‌آید. حکیم طوس آگاهانه در جای‌جای اثر نفیس خویش این پیام هوشمندانه و اندیشه انسانی و آرمانی را آورده است، اما با زیرکی در انطوای روایت پنهان کرده و فن‌ورزانه در داستان‌سرایی خود غیرمستقیم بیان داشته است. چنان‌که در توصیف و تصویرگری‌های خود در جایی از شاهنامه چنین آورده است که در روزگار پادشاهی زوطهماسب قحطی و خشک‌سالی بروز می‌کند، ایرانیان هم‌چنان درگیر جنگ با تورانیان‌اند، سپاهیان با هم به گفت‌وگو می‌نشینند و به این نتیجه می‌رسند که «از ماست بر ما بد آسمان». پس دو سپاه صلح می‌کنند و حدود دو کشور تعیین می‌شود و هر یک به حد و مرز خود می‌روند و پس از صلح قحطی تمام می‌شود:

چو مردم بدارد نهاد پلنگ بگردد زمانه بر او تار و تنگ

(همان: بیت ۴۷)

این بیانی نمادین است از آن‌که جنگ باعث ویرانی و مصیبت است و دنیای آباد دنیای بدون خونریزی است و با گفت‌وگو و خردورزی می‌توان به مفاهمه و صلح دست یافت.

#### ۲.۲.۴ لزوم نرمش و مدارا در اصلاح جامعه

از صفات پسندیده انبیا، عارفان ربانی، و مرییان بشری مداراست؛ مدارا عبارت است از تحمل کژی‌های مردم و اصلاح تدریجی آنان. چنان‌که خداوند نیز در آیه ۲۱ سوره غاشیه پیامبرش را مُذَكِّر (یادآورنده) لقب می‌دهد نه مُصَيِّر (چیره و مسلط)، نیز در آیه ۱۵۹ سوره آل‌عمران او را به صفت نرمی و مدارا می‌ستاید، و هم‌چنین در آیه ۴۴ سوره طه به موسی و هارون سفارش می‌کند که با فرعون به نرمی سخن گویند.

سخن مولانا در توصیف مدارای مصلحان جامعه شنیدنی است: از صد کژی یک کژی را می‌گویند تا او را دشوار نیاید و باقی کژی‌هایش را می‌پوشانند، بلکه مدحش می‌کنند که آن کژت راست است تا به تدریج این کژی‌ها را یک‌یک از او دفع کنند؛ هم‌چنان که معلم کودکی را خط آموزد، چون به سطر رسد، کودک سطر می‌نویسد و به معلم می‌نماید، پیش



معلم آن همه کز است و بد، با وی به طرق صنعت و مدارا می‌گوید که جمله نیک است و نیکو نبشتی، احسنت! احسنت! الا یک حرف را بد نبشتی، چنین می‌باید و آن یک حرف هم بد نبشتی، چند حرفی را از آن سطر بد می‌گوید و به وی می‌نماید که چنین می‌باید نبشتن و باقی را تحسین می‌گوید تا دل او نرم و ضعف او به آن تحسین قوت گیرد و هم‌چنان به تدریج تعلیم می‌کند:

با سیاست‌های جاهل صبر کن	خوش مدارا کن به عقل من لدن
صبر با ناهل اهلان را جلاست	صبر صافی می‌کند هر جا دلیست
آتش نمرود ابراهیم را	صفوت آینه آمد در جلا
جور کفر نوحیان و صبر نوح	نوح را شد صیقل مرآت روح

(مولوی، ۱۳۷۹: دفتر ششم / ۲۱۴۹-۲۱۵۰)

لَا تُخَالِفُهُمْ حَبِيبِي دَارِهِمْ	يَا غَرِيباً نَزَلَا فِى دَارِهِمْ
أَعْطِ مَاشَاتُوا وَرَأْمُوا، وَأَرْضِهِمْ	يَا ظَعِيناً سَاكِنَا فِى أَرْضِهِمْ
تا رسیدن در شه و در ناز خوش	رازی با مرغزی می‌ساز خویش

(همان: دفتر چهارم / ۳۸۱۲-۳۸۱۴)

موسیا! در پیش فرعونِ زَمَن	نرم باید گفت قَوْلَا كَيْناً
آب اگر در روغن جوشان کنی	دیگ‌دان و دیگ را ویران کنی
نرم گو لیکن مگو غیر صواب	وسوسه مفروش در لِينُ الخَطَاب

(همان: ۳۸۱۵-۳۸۱۷)

### ۳.۴ حزم و تأنی

فردوسی، با ارائه راه‌کار صبر و گشاده‌نظری، عموماً شتاب را از ویژگی‌های اهریمن می‌شمارد و انسان را بدین آموزه متوجه می‌کند که خوی انسانی با خوی اهریمنی قابل جمع نیست؛ بنابراین، تأمل در کارها به معنای دوری از پلشتی و پلیدی است. ایرج در شاهنامه به منزله‌الگوی برین برای این امر معرفی شده است:

بدو گفت کای مهتر کام‌جوی	اگر کام دل خواهی، آرام جوی
من ایران نخواهم نه خاور نه چین	نه شاهی نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگیست	بر آن مهتری بر بیاید گریست

سپهر بلند ار کشد زین تو	سرانجام خشت است بالین تو ...
بزد بر سر خسرو تاج‌دار	ازو خواست ایرج به جان زینهار
نیایدت گفت ایچ بیم از خدای	نه شرم از پدر خود همین است رای
مکش مر مراکت سرانجام کار	بیچاند از خون من کردگار
مکن خویشان را ز مردم کشان	کزین پس نیابی ز من خود نشان

(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۵۲۲-۵۳۹)

هم‌چنین مولانا نیز در مثنوی چنین بیان می‌کند:

بی کمین و دام و صیاد ای عیار	دُنبه کی باشد میان کشت‌زار
آنک گستاخ آمدند اندر زمین	استخوان و کله‌هاشان را ببین
چون به گورستان روی ای مرتضا	استخوانشان را بپرس از ما مَضی
تا بظاهر بینی آن مستان کور	چون فرورفتند در چاه غرور
چشم اگر داری تو کورانه میا	ور نداری چشم دست‌آور عصا

(مولوی، ۱۳۷۹: دفتر سوم / ۲۶۷-۲۷۶)

حزم آن باشد که نفریبد تو را	چرب و نوش و دام‌های این سرا
-----------------------------	-----------------------------

(همان: ۲۱۹-۲۳۵)

که تائی هست از رحمان، یقین	هست تعجیلت ز شیطان لعین
پیش سگ چون لقمه نان افکنی	بو کند آن‌گه خورد ای معتنی
او به بینی بو کند ما با خرد	هم بیویمش به عقل متقد
با تائی گشت موجود از خدا	تا به شش روز این زمین و چرخ‌ها
ورنه قادر بود کو گن فیکون	صد زمین و چرخ آوردی برون
آدمی را اندک‌اندک آن همام	تا چهل سالش کند مرد تمام
گرچه قادر بود کاندک یک نفس	از عدم پران کند پنجاه کس

(همان: ۳۴۹۴-۳۵۰۸)

#### ۴.۴ احترام به کرامت انسانی محوری عمده در شاهنامه فردوسی

رستم پس از ایرج نماد ایران است. وی حتی کامل از هر شخصیت در شاهنامه نماد و مظهر ایران به شمار می‌آید و هم‌چنین وفاداری به فره ایزدی و نظام حکمرانی مبتنی بر آن کرامت

انسانی را اصلی خدشه‌ناپذیر می‌داند و در برابر ناخردورزی‌های کاووس می‌گوید: «چو خشم آورم، شاه کاووس کیست؟»  
یا آن‌جا که فریاد برمی‌آورد:

که گوید برو دست رستم ببند      نبندد مرا دست چرخ بلند  
که گر چرخ گوید مرا کاین نیوش      به گرز گرانش بمالم دو گوش

(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۳، ۳۳۴۵-۳۳۴۶)

حکمت فردوسی و خردباوری و دانایی محوری او به جهانیان این پیام را می‌دهد که حکمران حتی اگر جمشید، مؤید فره ایزدی، نیز باشد وقتی تکبر و منیت بورزد، فاقد صلاحیت می‌شود و سزاوار سرزنش خواهد بود و تاج و تخت و تمدن ایران را به دیوانی مانند ضحاک خواهد سپرد.

## ۵. نتیجه‌گیری

اگر یک‌جا و توأمان ارمغان‌های ادبی و پیام‌های متعالی و مضمون‌های کیهانی شاهنامه فردوسی را در نظر داشته باشیم، درمی‌یابیم که ادبیات برای مشکلات و مسائل انسان امروزی راه‌کارهایی دارد؛ زیرا مسائل بنیادین انسان از قبیل احساس غربت، دردها و رنج‌هایی که او را احاطه کرده، نبود هدف و پوچی در زندگی، بحران باور به معناگرایی و مرکزیت‌مداری در هستی، غرقه شدن در غفلت فزون‌خواهی، و سیطره کمیّت فناوری بر روح و خواسته‌های آرمانی و انسانی بشر امروز، که با ماهیت و چیستی آدمی سر و کار دارد، مفاهیم ثابت و دغدغه‌های مستمر بشری بوده است. بنابراین، تجربه‌های زیستی، شهودی، اسطوره‌سازی فردوسی، و اندرزها و خردنامه‌های جریان‌یافته از طریق شاهنامه در پهنه تاریخ ادبیات فارسی قابلیت این را دارند که برای انسان امروز سخنی تازه و راه‌گشا به ارمغان آورند و از یک سو با توجه نشان دادن به نیازهای فطری آدمی عطش‌های روحی او را فرونشاندند و خلأهای درونی او را پر کنند و از سوی دیگر، پایان‌بخش تشتت‌های او و پاسخ‌گوی پرسش‌هایش باشند و او را از سرگشتگی برهانند.

بخش دیگری از دستاوردهای این پژوهش نیز نشان می‌دهد که گونه حماسی ادبیات فارسی، که مضمون‌های بلند آرمانی و پیام‌هایی جاودانه و آسمانی برای نجات بشریت با خود به همراه دارد و به پدیده‌ای فراتاریخی تبدیل شده است، نیز می‌تواند در عصر جدید ارمغانی نفیس در حوزه تصویر جهان‌عاری از خشونت به جامعه انسانی اهدا کند.

## منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۳). *ایران را از یاد نبریم*، تهران: یزدان.
- امین دهقانی، معصومه (۱۳۸۳). *مقایسه انسان فرهمند در شاهنامه با ولی در مثنوی*، تهران: حقیقت.
- ایوتادیه، ژان (۱۳۷۸). *نقد ادبی در قرن بیستم*، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: نیلوفر.
- برتنس، هانس (۱۳۸۴). *مبانی نظریه‌های ادبی*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- پرهام، باقر (۱۳۷۳). *با نگاه فردوسی*، تهران: مرکز.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- فردوسی (۱۳۶۱). *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی.
- فردوسی (۱۳۷۰). *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی.
- گلدمن، لوسین (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۷). *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱). *راهی به راهی*، تهران: نگاه معاصر.
- مولوی (۱۳۷۹). *مثنوی*، بر اساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح نیکلسون، تصحیح، مقدمه و کشف‌الایبات از قوام‌الدین خرماشاهی، تهران: دوستان.